

در بر سینه اصنام می گفت نمودی از بخت حضرت رسول الله صلوات الله علیه را از پیش بدار  
اسلام تریش این الی گفته گفتی یعنی می گفتی ماست در بر سینه اصنام **شعور**  
بالمغ فومی از شفا لاله در زمین پر درخت بویتین و کس که دو سراج بر سرش و خر و مسک  
افتد و جز شکر و درشت و بختی و بلای بخت و محنت و بالمغ و فغ عین جمع شارب **شغلا**  
بالمغ در او نندرستی و بالمغ و بی مزه هفتاد و هفت و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد  
و فغ خا در غارت کن گمان کن مردم و شغلا کن گمان در مع **شکار** بالمگر  
بالمغ شدن و بدبخت شده و بجزه و بجزه نیز آمده **شکوی** بالمغ کلک کردن  
**شلا** بالمغ و شغلا بدلام درست خفا شده **شلیق** بکرون و مهره در آفرین  
دارند و قال الله تعالی ان شایک هو لامر **شوری** بالمغ شورت **شویا** بالمغ  
زن بر مشکل درشت سویی در زن خوب روی و اسب نیک و در فزاد دهن و بی کوه  
دهن **شهلاد** بالمغ زن شمش چشم **شهباء** اسب کس که سبیلش بر سیاهی  
غالب باشد و در شکر گویند **شبی** بالمغ خیزد استیاج با اسم جمع **شیر**  
بالمغ و لک و فغ یا جزک تصغیر شی و شوی بالمغ خاک که شورش خطاست **ح**  
**الباب و شویب** بالمغ و سلون عزمه یک لغو باران و طوف هر جز شایب بالمغ  
و مدعزه جمع **شاب** مرد جوان **شباب** بالمغ جوانی جوانان و اول و جزه و بالمگر  
شناط و در دست برداشتن اسب ز روی و شناط و جزه که بدان آتش از دست  
شود و بالمغ دست بر بار و ختن **شبان** بالمغ و شیبان بالمغ و شیبان یا  
سه جمع **شباب** بالمغ و شیبان یا باران و ختن آتش و جنگ بلند می هر جز  
و جوان شدن و زانک شیب که آنرا بگری بگری گویند و بهتر پیش بینی است که  
آنرا شیب بمانی خوانند **شویب** بالمغ برافروختن آتش و کار از او بالمغ که بوی  
آتش را فروزند و بی کشته و بدی کشته و اسبی که هر دو دست بردارد **شباب**

بالمگر

بالمگر سرباز شیب و جوانی چند استاده که بر آن جامه نهند **شیب** بالمغ باند  
بکین شدن و هلاک شدن و هلاک کردن و اندوه مکن کردن و شوق کردن  
و بخت جمع نیز آمده و استوار کردن سر شیب شیب و حاجت و اندوه و چون  
خانه و شگفت شگفت که در دستکار ز ما را کف دهن و شتران را بدان بخوانند  
و نام پدر قید است و مشکلی که خیمه اش میرند و عهد که کش و او سازند و بختی بران شده  
و رنجی که سبب مرضی قاتل سده و بختی سه چون که راجی دلور ایمان آورند **شیب**  
بالمغ هلاک شدن و ستونهای خانه جمع **شویب** بالمغ لاغوی شدن و بالمگر  
شدن از لاغوی و کسبگی و ستون زمین را کن به پس **شخب** بالمغ خون رنگ  
کشیدن پستان شرف و آرد آن و بالمغ آینه رنگ کشیدن پستان و نوایک از  
وقت در کشیدن و بختی قلع و اسبت **شخاب** بالمغ شرفی که در کشیده شود  
**شخاب** بالمغ و ذوال سحر را ندان و بختی شتابهای بر کشته در جنت که آنرا بچند  
شده به واحد و شناع خانه از قماش و غیر آن بولوست و شتابهای و بچیدان  
و بولوست و در کردن **شاذب** دور شونده از جای خود **شرب** بالمگر  
و حصه از آب و بالمغ آشام گمان جمع شارب و هر سه حرکت آشامیدن و خوردن آن  
و مانند آن و بعضی گفته که بختی مصدر است و بالمغ و الکر اسم مصدر یعنی آشنا  
میدانی و خوردنی و بختی جوهرهای خود در درختان از آن آب خوردند و سوزنازه  
بماند و بسیار خوردن آب **شارب** بروت و آب خوردن **شراب** آشامیدن و  
خوردن از مال بعات **شویب** بالمغ و از او چه بار یکستان اسب **شازب** بروت  
و خوشک لاغ **شصب** بالمگر سختی و فط **شصب** بالمغ سخت شدن عیش **شاصب**  
سخت **شعب** بالمغ شگافت و در زو و فرام آوردن در زو شگافت و حد که از آنم و هم  
بختی را اصلاح کردن و افسا کردن و شگافت و بکانه شدن و نام که سبب بین

Copyright © King Fahd University